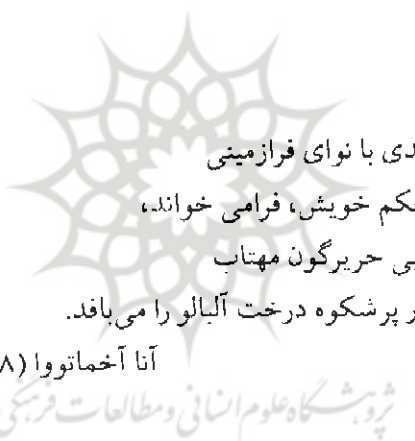


پوشکده سنه ۱۳۵۷
سرا انجام آخمتووا

● واپسین سالهای آخمتووا/ولفگانگ هسنر/سعید فیروزآبادی



ندای ابدی با نوای فرازمینی
و مستحکم خویش، فرامی خواند،
گویی آبی حریرگون مهتاب
شاخسار پرشکوه درخت آلبالورا می بافد.

آنا آخمتووا (۱۹۵۸)

واپسین سال های زندگی آنا آخمتووا سرشار از آفرینش هنری بود. او تا زمان مرگ نیز شعر می سرود، به بررسی شعرهای گذشته خود می پرداخت، مجموعه های جدیدی را گردآوری می کرد و در همین زمان خاطرات خود را می نگاشت و به نامه های دوستان و علاقه مندان خود پاسخ می داد. اما پیوسته بیماری او شدت می گرفت و مانع فعالیت های بزرگ می شد. از دهه پنجاه میلادی به بعد بارها سکته قلبی کرد، بی خوابی و اختلال در حفظ تعادل هرگونه فعالیت نویسندگی را برایش دشوار می ساخت و هر سال چند هفته ای را در آسایشگاه و یا بیمارستان هایی سپری می کرد که با آن اتاق های بسیار بزرگ بیشتر شبیه بیمارستان نظامی بود. آخمتووا هیچ گاه از این موضوع شکایتی نکرد و از این موقعیت برای دوستی با دیگر بیماران و خواندن شعرهایش بهره می جست. این حال

همه عارس علم اسم تدفین آنا آخمانووا با حضور زوزف پرودسکی و گروهی از شاعران روسیه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بیماری چندان برای او عجیب نبود، زیرا از جوانی این رابطه محدود بین زندگی و جسم انسانی را می‌شناخت و چاره‌ای جز پذیرش آن نداشت. بیشتر اعضاء خانواده او به سل مبتلا بودند. اما آخمتووا به هفتمین دهه زندگی خود نیز رسید و این نشان از قدرت روحی و جسمی او بود.

در پیری نیز زندگی آخمتووا فقیرانه بود، هرچند هیچ‌گاه به ظاهر زندگی و لباس اهمیت نمی‌داد. دوستان و آشنایان او را فروتن می‌دانستند و عده‌ای دیگر نیز می‌گفتند که نمی‌توانست حتی ساده‌ترین کارهای خود را انجام دهد.

آناتولی نایمن، منشی آخرین سال‌های زندگی آخمتووا، نخستین بار واژه «بی سرو سامانی» را در مورد او به کار برد و پس از آن نیز بسیاری از زندگینامه‌نویسان هم این واژه را تکرار کردند. همین حالت، مهم‌ترین جنبه زندگی آخمتووا بود. این جا باید از سکونت او در اسلنیوو و در سنین جوانی نیز یاد کنیم. در آن زمان نیز همین حس بی سرو سامانی را می‌توان یافت و همین احساس نیز سبب می‌شود که پریشانی و انتظار برای وقوع حادثه‌ای ناگوار پیوسته در رفتار و زندگی او مشاهده شود. این حس به شعرهای او جلوه‌ای از درد و رنج و تنهایی را می‌بخشد. آخمتووا در آخرین سال‌های زندگی با بی‌تفاوتی و طنز می‌کوشد به مبارزه با این وضعیت پردازد.

اما بی سرو سامانی او را نمی‌توان بدون توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی شرح داد. در آن سرزمینی که استالین نویسنده را «مهندس روح انسانی» نامیده بود، حتی ساده‌ترین وسایل زندگی را از آخمتووا دریغ می‌کردند یا آن‌ها را با هدف تحقیر نویسنده و زورگویی به او به کار می‌بردند.

واپسین شعرهای آخمتووا (از ۱۹۵۶) بیشتر مبارزه با ضعف‌ها، بیماری و مرگ است. دوری از احساس‌گرایی صرف و شکوه و شکایت از روزگار را آخمتووا در سبک خود مبدل به آخرین و شاهدهی بر فرهنگ در حال افول روسیه می‌کند. همین دیدگاه سبب شد که او بتواند موضوع‌های درونی فراوان بیابد. به تعادلی دست یابد و در رویارویی با بیماری و مرگ از آن‌ها بهره‌جویید. در تمامی آثار این شاعر می‌توان این موضوع را در بازگشت به خاطرات و شعرهای گذشته دید. با شعر زیر که در سال ۱۹۴۲ سروده شده است، می‌توان این موضوع را دریافت:

انوار در



شركه شكاھ علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی

ای کسانی که در این سرزمین شما را دیده‌ام،
همگی بذره‌های خشکیده سده گذشته‌اید!

....

این جا همه چیز پایان می‌گیرد: آن غذاهای ثابت اردوگاه،
نیرنگ‌ها، مقام‌ها، حساب‌های جاری و گروه‌های باله...
بر پایه‌های پوسیده دیهیم اشراف، یکی شده
با آن فرشته زنگ زده که گریه‌ای بی اشک سر داده است.
مشرق زمین در دور دست‌های کشف ناشده
تهدیدگرانه چون خصم کینه می‌ورزد، از مغرب زمین
نیز آن روح تیره و تار عصر ویکتوریا می‌وزد.
کاغذها در همه جا به پرواز درمی‌آیند. ناله رقص آن رقاصه‌ها طنین
می‌افکنند.... (۱۹۴۲)

در آغاز دهه شصت آخمتووا در اندیشه گردآوری مجموعه‌ای به نام تاج گلی برای
مردگان بود و خود را تنها بر مزار معاصران، شاعران بزرگ دوره خویش چن پیلنیاک،
ماندلشتام، گومیلیف، مایاکوفسکی، تسوتایوا، بولگاکوف و سوشچنکو می‌دید.
این اثر نیز چون دیگر آثار آخمتووا باید شعرهای قدیمی و جدید را دربر می‌گرفت
تا بتواند به افکاری تحقق بخشد که برای این مجموعه در ذهن خود پرورده بود. در شعر
ما چهار نفر او در سال ۱۹۶۱ کماروو پاسترناک، ماندلشتام و تسوتایوا در خانه تابستانی او
گردهم می‌آیند و در می‌یابند که ما تنها میهمانان کوتاه مدت زندگی هستیم و زندگی جز
عادت نیست.

رها از هر نیکی

از هر فایده زمینی [...]

گویی در این راه‌ها نوای باد را می‌شنوم

دو نوا که یکدیگر را فرا می‌خوانند.

فقط دو نوا؟ اما در کنار آن دیوار شرقی نیز

در آن بوته‌زار، کنار تمشک‌ها

آن شاخه سیاه نورسته اقطی...

نامه‌ای است از مارینا. (یادداشت‌های کوماروو ۱۹۶۱)

شاعر هم چون این شعر بارها می‌کوشد که بر ترس خود فایق آید و بی هیچ نشانی از غم بر اندیشه‌های خویش در باب مرگ تسلط یابد. در شعرهای این سال‌ها کمتر نشانی از اندیشه‌های عرفانی و دینی را می‌بینیم. حتی در شعرهایی که آخمتووا واژه‌های دینی را به کار می‌برد و به نظر می‌رسد که در حال و هوایی خاص با پروردگار سخن می‌گوید، لحن کلام او بیشتر شاعرانه است. بعضی آشنایان او با اطمینان می‌گویند که جنبه دینی برای آخمتووا بسیار پراهمیت بوده است، اما این گرایش بیشتر جنبه روان شناختی دارد تا آن شیوه مرسوم ترس و پناه جویی به خدا در زادگاه آخمتووا. تمامی شعرهای آخمتووا شاهدی بر همین شیوه تفکر تزلزل‌ناپذیر او درباره دین است. در شعرهای بسیاری و به ویژه در شعرهای دهه چهل تا شصت، شاعر جسورانه و بی هیچ هراسی به انتهای راه زندگی خود می‌پردازد و آرزو می‌کند که کشتی زندگی او غرق و خانه‌اش خاکستر شود و دیوارها فرو ریزد. حتی بارها ادعا می‌کند که معاصرانش مرگ او را آرزو می‌کنند و این همه از دیدگاه آخمتووا راهی برای دفاع از خویشتن در برابر هراس‌ها و اندیشه‌هایی است که او می‌کوشد از آن‌ها بگریزد.

روبارویی او با مرگ دوباره در ذهن‌اش مساله ماهیت شاعر، شهرت و فانی بودن این تجربه را مطرح می‌سازد. پس از سکته قلبی سال ۱۹۶۱ در بیمارستانی در لنینگراد شعر اسکندر در سرزمین تب را می‌سراید:

شک ندارم که اسکندر جوان هراسان و ترسان گفته است: «تو سرزمین تب را نابود خواهی کرد.»
آن فرمانده پیر نگاهی به آن شهر پرافتخاری فکنده که از دیرباز می‌شناخته است. همه جا را به آتش بکشید! و آن فرمانروا نام تمامی برج‌ها، معبدها، این شگفتی‌های جهان را بر زبان راند. اما ناگهان نکته‌ای به یادش آمد و گفت: «تنها مراقب باشید که به خانه شاعر گزند نمی‌نرسد!»

دیگر شعر مهم آخرین دهه زندگی آخمتووا سخنی با وطن و تقدیم این اثر برگرفته از شعر معروف او در سال ۱۹۲۲ به نام با آنان نیستم است. از دیدگاه موضوع و شیوه بیان، این شعر تداوم همان موضوع «وطن دوستی» اوست. تردیدی نیست که شعرهای او همان‌گونه که در پژوهش‌های جدید ادبی در روسیه مشخص شده است. با شعر کسانی

تفاوت دارد که با شور و شوق بی حد و حصر در باب وطن داد سخن سر می دهند. طنین این شعر و پس زمینه آن یادآور توانایی سنت شعر آلکساندر پوشکین، میخائیل لرمونتف و فتودور تیوچف است. رابطه حزن انگیز آخمتووا با میهن او از ۱۹۲۲ به بعد نیز گسسته نشد و حتی احساس نزدیکی بیشتری با مردم خود می کرد. او این اندیشه ها را با اندیشه هایی در باب مرگ تلفیق می کند و این اندیشه ها از خوابی تلخ تا آن سرزمین موعود که هرگز آن را نیافتند تا گالش های کثیف و گور و خاکستر می رسد:

وله و لگدمال می کنیم و می بلعیم / این گرد و غبار را بی گناه و از گذشته های دور /
اما چون در آن ها می خوابیم و چون آن ها می شویم، / بر آن ها به این سادگی نام زمین
خود را می نهیم.

با تفسیر این قطعه با توجه به زمان خود درمی یابیم که این شعر بیانگر ارتباط با جهان و این نکته است که روس ها، یعنی ملت آخمتووا، در این جا از سرنوشت خود شکوه می کنند. در گفتگوی شاعر با مرگ به ندرت سخنی از آن آرامش روحی به میان می آید که او در واقع به آن دست یافته است. هدف شاعر بیشتر شکوه از آن سرزمینی است که در سده بیستم امیدهای فراوانی به آن بسته بودند و این چنین اسیر فریبی طولانی و اساسی شد.

به خصوص در دوره آخر آثار آخمتووا باید از شعر آخرین گل سرخ (۱۹۶۲) نیز یاد کنیم. این شعر را شاعر اندکی پیش از دو سفر خود به اروپای غربی سروده است. آخمتووا در آغاز شعرش عبارتی از یوزف برودسکی ذکر می کند که نشانگر امید شاعر به ادامه راه اوست:

ژوزف برودسکی

رتال جامع علوم انسانی

آخرین گل سرخ

آنان با خطی کج درباره ما خواهند نوشت.
(یوزف برودسکی)

باید با موروزوا تعظیم کنم
و در رقص با سالومه به رقص درآیم.
باید با دود همیشه شاهزاده دیدو بالا روم



پروفیسر شمس گاہ علوم انسانی زون مطالعات اسلامی
رتال جامع علوم انسانی

و با ژاندارک بر این هیمة بایستم.

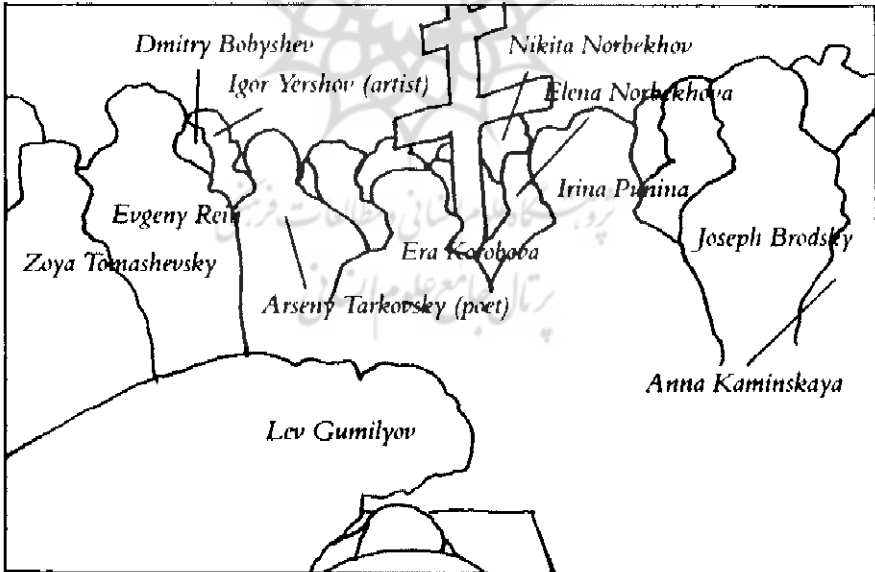
پروردگارا، نیک می‌دانی که بیزارم
از قیامت و زندگی و مرگ.
بستان هر آنچه دارم و تنها مرا رخصتی ده
تا این نوگل سرخ را حس کنم.

در آغاز دهه شصت دوستان پرنفوذ آخماتووا در اروپای غربی و شوروی توانستند توجه جهان را به او جلب کنند. در ایتالیا جایزه اتنا تاورمینا در حوزه شعر به او اعطا شد. مراسم اعطا این جایزه در دوازدهم دسامبر ۱۹۶۴ در قلعه اورسینی سیسیل برگزار شد. در این مراسم نویسندگان و منتقدان ایتالیایی و غیرایتالیایی شرکت کرده بودند که از آن میان می‌توان به اعضا شرکت کننده در گردهمایی ادبی و آلکساندر تواردوسکی یاد کرد. این مراسم در اصل باعث شهرت آخماتووا در جهان شد.

مدتی بعد هم دکتری افتخاری دانشگاه آکسفورد به آخماتووا اعطا شد و این چنین او را مهم‌ترین شاعر معاصر روس دانستند. به این ترتیب آثار او به بسیاری از زبان‌های دنیا ترجمه شد.

پنجم مارس ۱۹۶۶ آنا آخماتووا در آسایشگاهی نزدیک مسکو بر اثر سکته قلبی درگذشت. نهم مارس جمعی از دوستانش برای او مراسم سوگواری برگزار کردند. چند روز بعد نیز با هوایما جنازه او را به لنینگراد بردند. قرار نبود مراسم خاکسپاری رسمی برگزار شود، اما سیل مردم برای وداع با این شاعر به کلیسا هجوم آورد و سبب شد تا اتحادیه نویسندگان لنینگراد برای او مراسم سوگواری برگزار کند. این چنین در دهم ماه مارس ۱۹۶۶ تابوت آنا آخماتووا را پسرش لف گومیلیوف، یوزف برودسکی که بعدها جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد و آناتولی نایمن همراه مردم بر دوش گرفتند و در گورستان کوماروو به خاک سپردند.

امروز بر آن گور تصویری ساده از جوانی آنا آخماتووا نقش بسته است و صلیبی را بر فراز سنگ روشن آن افراشته‌اند. آنانی که به آن جا می‌روند، پیوسته گل‌هایی تازه را بر مزار او می‌یابند. این همان رسمی است که مردم بر مزار پوشکین و تولستوی نیز گرامی می‌دارند. کوماروو آخرین مکانی بود که آخماتووا در آن جا شعر سرود، اما امروزه زیارتگاهی برای مشتاقان ادبیات گرانمایه روسیه است:



می بینم که کاج های کوماروو
هر یک به زبان خویش سخن می گوید.
و هم چون هر بهار
سر به آسمان می ساینند و ریشه در خاک، قامت می فرازند.



منتشر شد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

همه ی افتادگان

(نمایشنامه)

ساموئل بکت

ترجمه مراد فرهادپور - مهدی نوید

نشر نی - خیابان کریم خان زند - نیش میرزای شیرازی شماره ۱۶۵